

سید جمال الدین اسدآبادی*

سید حسن تقی زاده

انگلیس زیر دریا برود و دنیا از سلطه آن قوم نجات یابد. خود نویسنده در زمان جنگ دنیایی اول مشاهده کردم که روزی مجمع انقلابیون هند در اروپا در این موضوع بحث داشتند که آیا وقتی که بساط انگلیس‌ها را از هندوستان به وسیله قتل عام آنها برچیده و برانداختند زنها و اطفال آنها را نیز بکشند یا نه و پس از بحث و گفتگو عاقبت اکثریت جلسه به کشتار آنها نیز رأی داد. سید جمال الدین نیز دارای چنین عقیده افراطی و روح خصومت نسبت به انگلیس بود و در دیباچه کتاب عربی «تاریخ الافغان» خود در مقام سخن از انگلیس این عبارت را دارد «ذلك الحاضر الذي لم يشعبه ابتلاع ماتی ملیون من الناس و لم يروه مياه الكنك والسندبل فغرفاه لیبتلع بقية العالم كله و يشرب مياه النيل و الجیحون...» یعنی آن کفتاری که او را بلعیدن دویست میلیون مردم و آشامیدن رودخانه‌های سند و گنگ سیر نکرده است بلکه دهن باز کرده که باقی دنیا را بخورد و آبهای نیل و جیحون را نیز بیاشامد. نظایر این خصومت افراطی غالباً درهند و گاهی هم در مصر و افغانستان و بعضی ممالک دیگر دیده شده است.

در موطن اصلی و مولد سید جمال الدین چنانکه معلوم است از چندی به این طرف اختلافاتی پیدا شده که قدری از لحاظ تحقیق بوده و قسمتی بیشتر ناشی از تعصبات دور اخیر است که میان بعضی ملل اسلامی سر بسیاری از رجال

سید جمال الدین معروف به افغانی نه تنها در ایران شهرتی بسزا دارد بلکه در بسیاری از ممالک اسلامی مانند شبه قاره هندوستان (یعنی هندوستان و پاکستان امروزی) و افغانستان و مصر و سوریه و لبنان و ترکیه به صفت یک عالم اسلامی، سیاسی، انقلابی و مؤسس نهضت اتحاد اسلام معروفیت دارد. این شخص از ابتدای جوانی دارای روحی انقلابی و اصلاح طلب و مخالفت شدید با استبداد حکام و سلاطین و امراء بوده و به شدت خواهان استقلال و قدرت و عظمت ملل و ممالک اسلامی و خلاص آنها از تسلط و نفوذ خارجیان اروپایی بوده است و از اوایل عهد شباب علم مبارزه برافراشت و به علت آنکه آغاز رشد و فعالیت و تبلیغ او در هند بود از همه ارباب سلطه جابر و جائز داخلی و خارجی وی تمام عمر را بیشتر به اعلی درجه و شدیدترین وجهی بر ضد انگلیس مجاهدت کرد و تعصبی فوق العاده در این باب داشت که گاهی حتی آثار افراط هم شاید در آن غیرت و حمیت طبیعی و معقول دیده می شد و این حال شدت خصومت افراطی مکرراً در وطن دوستان و انقلابیون هند هم دیده شده است. چنانکه مرحوم سید احمد ادیب پیشاوری معروف که اصلاً از هند (پیشاور) بوده و آنجا بار آمده و جهادی بر ضد قوم خارجی مسلط در آن مملکت داشته، در تهران اغلب به شدت آرزوی خود را اظهار می کرد که کاش روزی جزیره

چهل سال به اینطرف بعضی سادات در اسدآباد مدعی نسبت و قرابت با سید جمال‌الدین شده و خود را جمالی نامیده‌اند، لکن اساس این ادعا چون مورد قطع و یقین نیست (با آنکه صحت آن غیر محتمل هم نیست) این دعوی انتساب را قرینه اسدآبادی بودن سید نمی‌شماریم.

سید جمال‌الدین ظاهراً در حدود ۱۲۵۴ و به هر حال نه خیلی قبل یا بعد از آن تاریخ باید متولد شده باشد و در سال ۱۳۱۴ که وفات کرد شاید قریب شصت سال داشته است.

این شخص جهان‌شهرت از ابتدای عمر تأثیر عجیبی در عامه داشت. چشم‌های جذاب و مغناطیسی و استقلال فکر و شخصیت ممتاز و بلاغت زبان و فصاحت قلم و حافظه بسیار فوق‌العاده و علم و فضل و اطلاع وسیع بر علوم اسلامی از معقول و منقول و تاریخ، و تسلط عظیم او در زبان عربی و شیرین سخنی وی موجب مجذوب ساختن مستمعین بیانات و اصحاب او می‌شد و لذا در هر مملکت اسلامی که قدم گذاشت باعث نهضت یا انقلابی سیاسی یا ادبی شد. نفس بسیار گرمی داشت و در واقع او را می‌توان به یک معنی نابغه شمرد.

● این شخص جهان‌شهرت

(سید جمال‌الدین) از ابتدای عمر تأثیر عجیبی در عامه داشت. چشم‌های جذاب و مغناطیسی و استقلال فکر و شخصیت ممتاز و بلاغت زبان و فصاحت قلم و حافظه بسیار فوق‌العاده و علم و فضل و اطلاع وسیع بر علوم اسلامی از معقول و منقول و تاریخ، و تسلط عظیم او در زبان عربی و شیرین سخنی وی موجب مجذوب ساختن مستمعین بیانات و اصحاب او می‌شد و لذا در هر مملکت اسلامی که قدم گذاشت باعث نهضت یا انقلابی سیاسی یا ادبی شد. نفس بسیار گرمی داشت و در واقع او را می‌توان به یک معنی نابغه شمرد.

تاریخی سیاسی و علمی نامدار و غیره نزاع برخاسته و هر کدام این اشخاص معروف را می‌خواهند به خود نسبت بدهند که گاهی این نوع مجادله دلیل کم‌رشدی است.

افغانی‌ها مدعی نسبت سید جمال‌الدین به افغانستان و تولد او در محلی نزدیک کابل موسوم به اسعدآباد(؟) شده‌اند و بسیاری از ایرانی‌ها او را از اهل اسدآباد همدان می‌دانند. در افغانستان اسم پدرش را سید صفتر و در ایران سید صفدر خوانده‌اند. البته منشاء شهرت افغانی بودن سید خود او بود و اغلب اشخاص غیر ایرانی که او را دیده‌اند از وی این‌طور (یعنی افغانی بودن او را) روایت کرده‌اند.

اگر چه سید جمال‌الدین ظاهراً در اوایل عمر چندی در افغانستان بوده لکن پس از جمع روایات و دقت کافی تصور می‌رود که نسبت ایرانی بودنش (بدون دخالت تعصب و تصاحب) صحیح‌تر باشد. مخصوصاً اینجانب اشخاص متعددی از مصاحبین ایرانی او را ملاقات کرده‌ام که پیش آنها صریحاً خود را ایرانی می‌شمرد و یکی از آنها دو سال تمام در پترسبورگ در سر و علن و خلوت و جلوت با او رفیق و هم‌نشین بود. از جمله نویسنده قفقازی شهیر محمد آقاشاه تختنسکی به اینجانب گفت که سید با او ترکی (ترکی همدانی) حرف می‌زده و متداول بودن این زبان در نواحی کابل مستبعد است. شاید تظاهر سید جمال‌الدین به افغانی بودن معلول میل او بود به خودداری از انتساب به تشیع در ممالک هند و مصر و ترکیه و غیره که در آنجاها نقش مهمی در سیاست و ادب داشت و حتی در مصر در الجامع الازهر فقه حنفی و سایر مذاهب اربعه را تدریس می‌کرد و این مقام و کار با ایرانیگری و شیعه بودن سازش نداشت. بعضی هم گفته‌اند این تظاهر برای اجتناب از تسلط مأمورین ایران در خارجه نسبت به او و مزاحمت وی بعنوان تبعیت ایران بوده که در آن اوقات این مزاحمت نصیب غالب ایرانیان مقیم خارجه بود. مرحوم آقا میرزا نعمت‌الله اصفهانی مقیم مسکو و (فونسول ایران در آنجا) نیز به اینجانب حکایت کرد که وقتی که سید در تهران در خانه حاج محمدحسن امین‌الضرب بود (و خود میرزا نعمت‌الله هم از عمال امین‌الضرب و در خانه او بود) سید جمال‌الدین دو صندوق از کتاب‌های خود را بسته به خواهرزاده خود داد که ببرد به همدان (یا همان اسدآباد موطن اصلی او) و این نیز قرینه انتساب او به اسدآباد همدان می‌شود. بعدها از قریب سی

مسافرت کرد و یک ماه در هند ماند و در آن مدت از طرف حکومت هند از مرادوات ممنوع بود. از هند با کشتی به مصر رفت و چهل روز در آن مملکت بود و به مدرسه الازهر تردد داشت و با علمای آنجا مذاکره کرد. در این اثنا از مسافرت به مکه منصرف شد و به استانبول رفت. عالی پاشا صدراعظم معروف ترفیخواه عثمانی از وی خوب پذیرایی نمود. بعدها نقاری بین او و شیخ الاسلام پیش آمد و به تفصیلی که در شرح حال او در روزنامه کاوه (سال دوم دوره جدید شماره ۳ صفحه ۶) ذکر شده منجر به ضدیت شیخ الاسلام و صدور اراده سلطان برای خارج شدن سید جمال الدین از استانبول گردید و او به مصر رفت و در روز آخر سال قمری ۱۲۸۷ و اولین روز سال شمسی ایرانی یعنی نوروز به آن مملکت رسید.

سید جمال الدین حقیقه از مدارج بی نام و نشانی به اوج شهرت و مقامات عالی رسیده و این همه فقط به وسیله استعداد ذاتی و لیاقت او بود و فی الواقع یکی از بهترین مصداقهای این مجموعه یعنی نامداران بی اصل و نسب معروف و بزرگ که به کفایت و هنر خود به مقامات عالی رسیده اند بود و به اصطلاح عربی عصامی است نه عظامی. آغاز اعتلاء و شهرت و ظهور استعداد و نبوغ او از ورود وی به مصر است و فعالیت سیاسی و شهرت علمی و بزرگی او از آن تاریخ شروع شد.

ریاضی پاشا وزیر مصری مجنوب کمالات او شد و یک مقررری به میزان یک هزار غرش مصری در ماه از حکومت مصر برای او مقرر کردند و وی در مصر ماند و طلاب دور او را گرفتند و او نخست در خانه خود و بعد در الازهر در علوم مختلفه اسلامی تدریس می کرد و نفوذ و شهرت او روز بروز فزونی گرفت و علاوه بر نقش عمده در امور سیاسی مؤسس طریقه جدیدی در نویسندگی عربی گردید که چنانکه شاگرد او شیخ محمد عبده گوید قبل از وی نویسنده بنامی به سبک معاصر غیر از یکی دو نفر متوسط الحال نبود و او با بلاغت فوق العاده و قلم آتشین و فصاحت بیان خود نسل جدیدی از نویسندگان را بوجود آورد، مانند ادیب اسحق معروف و غیره. نویسنده این سطور که پنجاه و یک سال قبل در مصر بودم (او یک دور شمسی قمری بعد از ورود سید به مصر من هم در روز نوروز از روزهای اول سال ۱۳۲۳ قمری وارد مصر شدم) در قاهره از اشخاص مختلف حکایاتی راجع

● سید جمال الدین حقیقه از مدارج بی نام و نشانی به اوج شهرت و مقامات عالی رسیده و این همه فقط به وسیله استعداد ذاتی و لیاقت او بود و فی الواقع یکی از بهترین مصداقهای این مجموعه یعنی نامداران بی اصل و نسب معروف و بزرگ که به کفایت و هنر خود به مقامات عالی رسیده اند بود و به اصطلاح عربی عصامی است نه عظامی. آغاز اعتلاء و شهرت و ظهور استعداد و نبوغ او از ورود وی به مصر است و فعالیت سیاسی و شهرت علمی و بزرگی او از آن تاریخ شروع شد.

وی در اوایل شباب در علوم اسلامی تحصیل نموده و متبحر گردید. بعضی گفته اند که او در همدان و قزوین و اصفهان و مشهد تحصیل کرد، لیکن دلایل قطعی برای این مطلب به نظر نرسیده است. وی ظاهراً در ۱۸ سالگی سفری از راه شیراز و بوشهر به هندوستان کرد و یک سال و چند ماهی در آنجا اقامت کرد و تا حدی به اوضاع تمدن جدید آشنا شد، بعد مسافرت به مکه کرد و در بلاد عرض راه در ایاب و ذهاب، سیاحت و اقامت نمود به طوری که این سفر قریب یک سال طول کشید. چندی هم در خود حجاز بود (در سنه ۱۲۷۳). از این سفر مشارالیه برگشته و به افغانستان رفت و ظاهراً در آنجا در خدمت امیر دوست محمد خان امیر افغانستان داخل شد و تا وفات او در ۱۲۸۴ و تا جانشینی محمد اعظم خان بامارت، در کابل بود و مقرب دربار و مورد شور محمد اعظم بود و پس از آنکه در سنه ۱۲۸۵ شیر علی خان مجدداً در نتیجه حمله وی از قندهار به کابل بامارت رسید (محمد اعظم به نیشابور در ایران و عبدالرحمن خان به بخارا پناهنده شدند) جمال الدین همچنان در کابل ماند و به واسطه سیادتش مورد انتقام امیر شیر علی نشد ولی اندکی بعد اجازه حج گرفته از راه هند عازم حجاز شد. محص منع او از ملاقات با محمد اعظم خان در اجازه مسافرت او شرط شده بود که از ایران عبور نکند. پس در همان سنه ۱۲۸۵

به زمان بودن سید در آن مملکت شنیدم که دلیل بر مؤثر بودن وجود او در جامعه بود از جمله چند قصهٔ عجیب بود که خالی از مزه نیست و اینک ذیلاً درج می‌شود.

راوی حکایت کرد که سید روزی در حمام دراز کشیده بود (راوی هم حضور داشت) و یکی از علمای بزرگ مصر هم آنجا بود شخصی پیش آن شیخ مصری آمد و مسأله‌ای پرسید مبنی بر اینکه اگر دو نفر مرد که هر دوزن دارند بر اثر نزاعی به همدیگر با شمشیر حمله بردند و در آن واحد هر یک دیگری را گردن زد و سرهای آنها به زمین افتاد و در آن حال یکی از اولیاء اللہ صاحب کرامت رسید و سرها را برداشته به بدن‌ها وصل نمود و نفسی کرد و هر دو زنده شدند ولی بعد معلوم شد که سرها را اشتبهاً عوضی چسبانده یعنی سر این را به تن آن یکی و بالعکس حالا تکلیف زهای این دو نفر که زنده شدند چیست و هر کدام پیش کدام یک باید برود نزد صاحب سر شوهر یا صاحب تن شوهر؟ شیخ مصری تأملی کرد و حیران شد و با اشاره به سید جمال الدین به سؤال کننده گفت «اسأل حضرة الاستاد» یعنی از حضرت استاد سؤال کن. البته تصور می‌رود که سید از جواب عاجز نماند و بنحو پختگی و زیرکی به او جواب مقنعی داد نظیر جوابی که در پتر سبورگ به یک شخص مؤمنی عامی مازندرانی داد که سؤال کرده بود آیا جناب زینب افضل است یا حضرت مریم مادر حضرت عیسی و سید جمال الدین چنان جواب شافی داد و بیانی نمود که شخص مازندرانی نفسی کشید و گفت آقا قربانت بروم این موضوع چهل سال است که عقده لاینحلی در دل من بود و حل نمی‌شد و حال شما مرا راحت کردید. راوی و شاهد حضوری این حکایت اخیر سؤال مازندرانی مرحوم میرزا سید حسین خان عدالت بود. او خود به مرحوم عدالت نقل کرده بود که شبی در مصر در یک محل پر جمعیت (گویا قهوه‌خانه) صحبت می‌کرد و آنقدر مردم مجذوب شده بودند که تا طلوع آفتاب در محضر او بودند. خود سید به کسی روایت کرده که وی در فتنهٔ قشون مصری بر ضد اسمعیل پاشا خدیو مصر (سنه ۱۲۹۶) دست داشته است و نیز در مصر شنیده شد که سید در آغاز در محفل فراماسونی داخل بود و در آنجا در موقعی بر ضد انگلیس‌ها نطق کرده بود (فراماسونی در مصر شعبه مشرق اعظم فرانسه است یا چنین بوده است) بعضی جراید

عربی خود سید را بانی و مؤسس محفل فراماسونی مصری دانسته‌اند که ۳۰۰ نفر عضو داشته است ولی این قول شایسته اعتماد بنظر نمی‌رسد. معروف است که اعرابی پاشا علمدار شورش مصر نیز در تحت تأثیر سید بوده است و به هر حال شاید سید در فتنهٔ اولی پر بی دخالت نبوده چه چند ماه بعد از استعفای اسمعیل پاشا و جلوس خدیو توفیق پاشا خدیو جدید، حکم به اخراج سید از مصر داد و گفته شد که این کار به سعی و بیویان نمایندهٔ سیاسی انگلیس در مصر به عمل آمد. سید در حدود ماه شوال سنه ۱۲۹۶ با خادم و شاگرد خود ابو تراب از مصر خارج شده به هند رفت و در حیدرآباد دکن مسکن گزید. در آنجا رساله‌ای به زبان فارسی در رد بر طبیعیون (که دهریون و مادیون هم خوانده می‌شوند) به اسم رد نیچر به که نسبت به نیچر لغت انگلیسی طبیعت (Nature) است به زبان فارسی تألیف نمود و آن رساله در سنه ۱۲۹۸ در بمبئی به طبع رسید. بعدها ترجمهٔ هندی آن در کلکته و ترجمهٔ عربی آن (الرد علی الدهریین) به قلم شیخ محمد عبده در بیروت (با دیباچه مشروحی در شرح حال و زندگی سید جمال الدین) چاپ و منتشر گردید. تأثیر سید در هند کمتر از مصر نبود و تأسیس فکر اتحاد اسلام شاید از همان زمان اقامت در هند باشد. شرحی هم راجع به بایبه و تاریخ آنها به طریق رد نیز در روزنامه عربی «مصر» از قول جمال الدین به قلم ادیب اسحق معروف ملاحظه شد که در زمان اقامت سید در مصر نوشته شده است.

پیش از لشکر کشی انگلیس به مصر که در شعبان سال ۱۲۹۹ واقع شد حکومت هند سید را از دکن به کلکته احضار کرد و در آنجا نگاهداشت تا وقتی که غائله مصر ختم شد و آنوقت او را مرخص کرده و حکم کردند از هند بیرون برود. در بعضی مآخذ چنان ذکر شده که وی از هند مستقیماً یا پس از رسیدن به لندن از آنجا به امریکارفت و گویند که قصدش تحصیل تابعیت آمریکا بوده است ولی این قسمت از زندگانی او یعنی مسافرت به آمریکا مورد یقین نویسندهٔ این سطور نیست.

سید جمال الدین قریب سه سال در پاریس بود و با شیخ محمد عبده روزنامه هفتگی العروة الوثقی را نشر می‌کردند. البته تنگدستی داشتند و محل اداره آنها به قول بلنت در اطایق در آخرین طبقه فوقانی خانه به طول و عرض دو متر و نیم بود و بلنت در بهار سال ۱۳۰۱ آنها را در آنجا دید. معذک بهر

امین‌الضرب به پاریس و وی به پترسبورگ رفتند. شخص دیگری به اینجانب روایت کرد که وی با حاج امین‌الضرب از راه حاج طرخان به مسکو رفت و چون به مسکو رسیدند مشاهده شد که امین‌الضرب که خیلی مرید و شیفته وی بود نسبت به او کم اعتقاد شده چه می‌گفت در عرض راه دید که سید نماز نمی‌خواند.

باقی داستان زندگی سیدعبارت است از فعالیت سیاسی در روسیه و بعد سفرش به آلمان و ملاقات با ناصرالدین شاه در مونیخ (در ۲۱ و ۲۲ ذی‌القعدة ۱۳۰۶) و خواهش امین‌السلطان از او برای اقداماتی در نزد رجال دولت روس به نفع وی و رفتن او به پترسبورگ و به قول خود ملاقاتهای زیاد با صدر اعظم و سایر رجال روسیه و عزیمت او (پس از دو ماه اقامت در روسیه) به تهران و ورود به آنجا در اواسط سنه ۱۳۰۷ (باز در خانه امین‌الضرب) و حکم شاه به خروج او از تهران پس از سه ماه اقامت و تحصن او در حضرت عبدالعظیم قریب ۷ ماه و گرفتاری او به حکم شاه (در جمادی الاخره یا رجب سنه ۱۳۰۸) و تبعید به خانقین و رسیدن او به بصره و نوشتن او نامه معروف خود را به عربی به حاج میرزا حسن شیرازی مجتهد مقیم سامرا و تحریک او به مداخله در امور سیاسی و بر ضد نفوذ اجانب و امتیاز تنباکو و رفتنش به لندن و ملاقاتهای او با میرزا ملکم خان در آنجا و تأسیس یک روزنامه عربی در آنجا به اسم «ضیاء الخاقین» (ماه رجب سنه ۱۳۰۹) و سعی دولت انگلیس در تعطیل آن روزنامه به

● بزرگترین آمال جمال‌الدین نهضت اسلامی و اتحاد اسلام در روی اساس ترقی و نجات از تسلط اروپا بود. بزرگترین کار او در مصر بود، که قریب نه سال مشغول تعلیمات بود و شاگردان بنامی داشت مانند شیخ محمد عبده (مفتی دربار مصر) و غیره. در زبان عربی تسلط فوق‌العاده داشت و در زبان فارسی هنری نداشت، ترکی همدانی و استانبولی و اندکی فرانسه می‌دانست. بزرگترین کمال او قدرت خطابت او بود.

زحمتی بود به کار خود مداومت می‌کردند. از آن روزنامه فقط ۱۸ شماره نشر شد که اولی مورخه ۱۵ جمادی‌الاولی سنه ۱۳۰۱ بود و شماره آخری (۱۸) تاریخ ۲۶ ذی‌الحجه همان سال را داشت. ورود این روزنامه به هند ممنوع شد و شاید به همان جهت خوابید.

از سوانح اقامت او در پاریس مقاله‌ای بود که وی در ژورنال دُدا در رد بر خطا به ارنست رنان عالم فرانسوی راجع به منافات اسلام با علم و تمدن نوشت و رنان جوابی به آن داد که باعث شهرت جمال‌الدین شد.

در سنه ۱۳۰۲ بلنت سابق‌الذکر سید را به لندن دعوت کرد و سه ماه در خانه وی ماند و ترتیبی داده شد که سید جمال‌الدین با سر دروموند ولف که نماینده انگلیس در مصر شده بود و قبل از عزیمتش به آنجا بقصد جلب دولت عثمانی به دوستی و حتی اتحاد آن دولت و سایر دول اسلامی با انگلیس به استانبول سفری می‌کرد به استانبول برود. وجود سید را بعلت نفوذ وی در درباریان عثمانی و خود سلطان برای پیشرفت مقصود خود مفید می‌شمردند لکن در وهله آخر با آنکه بلیط راه سید هم خرید شده و خرج راه او هم داده شده بود از آن خیال منصرف شدند و جمال‌الدین خیلی رنجیده شد. در اوایل سال ۱۳۰۳ (اوایل ماه صفر) از لندن بیرون رفت و در ماه شعبان همان سال وارد بوشهر شد (رجوع شود به روزنامه گاه، دوره جدید، سال دوم، شماره ۹، صفحه ۹۰) و پس از چند ماه توقف در آنجا در ماه ذی‌القعدة محمد حسن خان اعتماد السلطنه حسب الامر شاه تلگرافی او را به تهران دعوت نمود و هزار تومان حواله دادند و سید از راه شیراز عازم تهران گردید و پس از ملاقات در اصفهان با ظل‌السلطان و ایجاد روابط خوب بین آنها در حدود ربیع‌الثانی یا جمادی‌الاولی سنه ۱۳۰۴ وارد تهران شده در خانه حاج محمد حسن امین‌الضرب منزل کرد و ظاهراً قریب چهار ماه در تهران بود و با ناصرالدین شاه چند بار ملاقات کرد و با کمال جرأت و صراحت راجع به خرابی اوضاع مملکت و لزوم اصلاحات حرف زد. بنابر آنچه اینجانب از مصاحبین وی شنیدم در ملاقات اول شاه از وی پرسید از من چه می‌خواهی جواب داد دو گوش شنوا و چون شاه را نصیحت او خوش نیامد جمال‌الدین عازم روسیه شد و در شهر ولادی قفقاز مهمان محمد علی خان کاشی ماند تا امین‌الضرب از تهران رسید و با هم به مسکو رفتند و بعدها

سید جمال‌الدین بلاشک لایق ثبت در این کتاب نامداران غیر معروف النسب است و از جمله بزرگان تاریخ مشرق اسلامی در صد سال اخیر است.

در انقلاب مشروطیت ایران هم بوسیله کاشتن تخم آزادی و بیداری در عهد خود سهمی داشت. در تهران در ابتدای امر اشخاص اصلاح طلب بسیاری دور او را گرفته بودند ولی بعدها بواسطه بی میلی دولت تردد کمتر شده بود. از جمله شاهزاده کاشف‌السلطنه (بعدها معروف به چائی کار) به اینجانب نقل کرد که روزی با میرزا رضای کرمانی که از اصحاب و ملازم سید بود مصافح شد و در جواب سؤال میرزا رضا که چرا دیگر خدمت سید نمی‌رسد گفت که چون مأیوس و افسرده هستم می‌ترسم نفس سرد ما موجب تأثیر در نفس گرم سید شود. میرزا رضا گفت صدها نفس سرد امثال شما ابداً اثری در حرارت آتشین آقا نخواهد کرد.

این شرح حال را اگر شامل دقایق و جزئیات تفصیلی سرگذشت جمال‌الدین می‌شد می‌توان سه چهار برابر مشروح تر کرد، لکن طالبین اطلاعات کاملتر می‌توانند به روزنامه کاوه، دوره جدید، سال دوم، شماره ۳ و ۹ و همچنین مأخذی که در آنجا ذکر شده مراجعه نمایند. البته نقش مهم يك سید همدانی گمنام بی‌مایه دنیوی در نهضت‌های عظیم سیاسی و ادبی ممالک دیگر مانند مصر و هند برای ایرانیان موجب مباهات است.

* برگرفته شده از کتاب مشاهیر رجال، به کوشش دکتر باقر عاقلی، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۰

وسایل عجیب و رفتن سید به استانبول به دعوت سلطان عثمانی (اواخر سال ۱۳۰۹ یا اوایل ۱۳۱۰) واقامت او به اعزاز در آنجا نزدیک قصر سلطان با مقرری ماهانه ۷۵ لیره عثمانی و تغییر خاطر سلطان نسب به او بعدها تا آنکه مبتلی به مرض سرطان در زبان خود شد. (در حدود رجب ۱۳۱۴) و در ۵ شوال همان سال فوت کرد. که همه داستان تفصیلاً در روزنامه کاوه شرح داده شده است.

سید جمال‌الدین قریب چهار سال در استانبول بود و همان روش انقلابی تند خود را داشت و میرزا رضای کرمانی را تشویق به عدم قبول ظلم کرد و او عازم تهران شده ناصرالدین شاه را کشت و بر اثر این واقعه دولت ایران اصرار به استرداد جمال‌الدین داشت ولی سلطان قبول نکرد. یکی از دوستان نگارنده که نزد او در استانبول تردد داشت به من نقل کرد که روزی وارد اطاق او شدم و او سر پا ایستاده بود و جمعی از اصحاب عرب او نیز سر پا حضور داشتند سید گویی متوجه ورود من نشد و هی قدم می‌زد و به تندی و صدای بلند می‌گفت و تکرار می‌کرد لا نجات الا بالقتل ولا حیاة الا بالقتل.

بزرگترین آمال جمال‌الدین نهضت اسلامی و اتحاد اسلام در روی اساس ترقی و نجات از تسلط اروپا بود. بزرگترین کار او در مصر بود، که قریب نه سال مشغول تعلیمات بود و شاگردان بنامی داشت مانند شیخ محمد عبده (مفتی دربار مصر) و غیره. در زبان عربی تسلط فوق‌العاده داشت و در زبان فارسی هنری نداشت، ترکی همدانی و استانبولی و اندکی فرانسه می‌دانست. بزرگترین کمال او قدرت خطابت او بود.